

## تاریخچه جنگ‌های چریکی در ایران

طبق گواهی تاریخ نخستین مبارزات چریکی و پارتیزانی و مخفیانه در ایران زمین و در نهضت ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار مانی و مزدک پدید آمد که نهایتاً توانست تا قلب دربار ساسانی نفوذ کرده و شاهان ساسانی را منقلب سازد ولی نهایتاً با دسیسه موبدان شیطان صفت دربار این نهضت به خاک و خون کشیده شد و قتل عام گردید به طوری که به زن و کودک و احشام مانویان و مزدکیان رحم نکردند و از حمله مردمان برج‌ها ساختند. ولی روح این نهضت تار و پود حاکمیت ساسانیان را از درون پوسانید و شاهان و شاهزادگان را به جان هم انداخت که پدرکشی و پسرکشی و برادرکشی در دربار ساسانی به جایی رسید که هر سالی یک شاه بر سر کار می‌آمد و کشور دچار ملوک الطوایفی شد و بالاخره با حمله ساده‌ای از اعراب به مرزهای ایران این نظام فاسد از هم پاشید و ایران زمین نجات یافت.

در نهضت مزدک بود که برای نخستین بار زنان هم وارد مبارزه بر علیه حاکمیت جور شدند که همسر مزدک خرمة از مشهورترینشان بود که پس از کشته شدن شوهرش به غرب ایران گریخت و در آنجا آئین خرم دینی را بنا نهاد که برگرفته از نام خرمة بود.

آئین خرم دینی پس از ظهور اسلام نیز در ایران به نهضت علویان پیوست و به مبارزه خود بر علیه سیطره امویان و عباسیان ادامه داد که قیام ابومسلم خراسانی و بابک خرم دین از این نمونه است.

و اما اندکی بعد شاهد ظهور نهضت اسماعیلیان هستیم که به رهبری حسن صباح به اوج خود رسید و علویان را از نابودی و انقراض نسل به دست عباسیان و ترکان غزنوی و سلجوقی نجات داد و عاقبت این نهضت چریکی که در قلعه‌های مخوف در ارتفاعات دست نیافتنی رهبری می‌شد ریشه بنی‌عباس و مزدوران ترک آنها را برانداخت ولی خود این نهضت و چریک‌هایش نیز همه نابود شدند.

اندکی بعد (به لحاظ زمان تاریخی) شاهد ظهور چریک‌های جنگل در گیلان هستیم که به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی بر علیه سلطه روس و انگلیس و ترکان قجر مبارزه می‌کردند ولی این نهضت به کلی قتل عام و درهم شکست زیرا با تفنگ‌های حسن - موسی نتوانستند حریف بمباران هوایی انگلیسی و روسی شوند و علاوه بر این خیانت درونی در تشکیلات چریک‌های جنگل نیز علت دیگر این شکست بود.

و اما آخرین ظهور و بروز جنگ‌های چریکی شهری در دهه چهل و پنجاه شمسی بود که عمدتاً در دو سازمان چریکی به‌نام مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی خودنمایی کرد که به‌مدت کمتر از ده سال بنیادهای طاغوت پهلوی را لرزاند و ترس و وحشت مردم از حکومت و ساواک را هم شدیداً سست نمود تا بالاخره مردم را به خیابان‌ها کشاند و انقلاب ۵۷ واقع شد در حالی که تقریباً همه رهبران و بنیان اصلی این دو سازمان کشته شده بودند و چیزی از آنها باقی نبود.

پس این نهضت چریکی نیز بالاخره به هدف خود رسید و پیروز شد بی‌آنکه خود و رهبران در این پیروزی حضور داشته باشند. این ادامه تاریخی نهضت عیاران و سربداران در جای جای این سرزمین بوده است. و در هیچ سرزمین مشابه چنین نهضت‌های مردمی و مبارزات مخفی گزارش نشده است. چریک‌های عصر جدید همان عیاران عهد کهن هستند. پس جنگ‌های چریکی و پارتیزانی برخلاف تصور بسیاری از روشنفکران و تحلیل‌گران کلیشه‌ای، یک پدیده خارجی از غرب یا آمریکای لاتین یا روسی و چینی نبود بلکه پدیده‌ای ذاتی ایرانیان بوده است و چه بسا سائرین این نوع مبارزه را از ایرانیان آموخته باشند همان‌طور که مارکس و انگلس الفبای کمونیسم را از مطالعه نهضت مانویان و مزدکیان برگرفتند و آن‌را ماتریالیستی کردند. پس آن دسته از تحلیل‌گران یکی دو دهه اخیر که ادعا می‌کنند مبارزه چریکی هرگز فایده‌ای نداشته و فقط باعث کشته شدن مردم بوده است یا نادان هستند و یا مزدور! باید دانست که بدون مبارزه چریکی در دهه چهل و پنجاه امکان بیداری و خیزش مردم در خیابان‌ها و وقوع انقلاب ۵۷ نمی‌بود. این مبارزات دچار خودبراندازی شد ولی رژیم پهلوی را به رعشه انداخت و وحشت از جان مردم بیرون کرد. و این دو امر اساس خیزش مردم و پیروزی انقلاب بود.

ولی این روزها عده‌ای از تفاله‌های برجای مانده از آن مبارزات چریکی که از سفره انقلاب محروم ماندند و مجبور شدند که به دشمنان خود یعنی امپریالیست‌ها پناهنده شوند تا از گرسنگی نمیرند در برخی از رسانه‌ها تواب شده‌اند و از مبارزات چریکی نیم قرن پیش توبه می‌کنند و خود را به‌دستان خود به لجن می‌کشند. امیدوارم که از اینکار و از این خودفروشی چیزی هم گیرشان بیاید و خیلی ارزان خود را نفروخته باشند.

این چریک‌ها اگر برآستی برای خلق مبارزه می‌کردند که خلق پیروز شد و حکومت دلخواه خود را برپا نمود که همین جمهوری اسلامی است. پس بایستی خیلی هم خوشحال باشند. حال اگر خلق انتخاب بدی کرده و حکومت بدی بر سر کار آورده مربوط به خود خلق است و می‌تواند آن‌را تغییر دهد. ولی اگر این چریک‌ها به‌قصد به‌قدرت رسیدن خود مبارزه می‌کردند که برآستی کذاب و دجال و فریبکار بودند. ولی ما معتقدیم که آن چریک‌های قبل از انقلاب عمر مبارزاتی خود را بیش از شش ماه نمی‌دانستند و هیچ سودای قدرتی نداشتند. پس این چریک‌های قلابی و تواب امروزه ربطی به آن چریک‌ها ندارند. این خائنین دیروز و نادمین امروز هیچ ربطی به حنیف‌نژاد و رضائی‌ها و جزنی و پویان و احمدزاده ندارند.

جنگ‌های چریکی امروزه دیگر هیچ محلی ندارد زیرا امکانات ماهواره‌ای و جاسوسی حیرت‌آور حتی امکان شروع چنین نوع مبارزه‌ای را به کسی نمی‌دهد. اگر در دهه چهل و پنجاه، عمر یک چریک به شش ماه نمی‌رسید امروزه به شش روز

هم نمی‌رسد زیرا چریک را در همان نطفه اندیشه‌اش در اتاق خوابش دستگیر و نابود می‌کنند. اگر هدف اولیه و محوری مبارزات چریکی شکستن هیبت حکومت‌ها و ترس ملت‌ها بود و سپس آگاهی دادن به مردم درباره ماهیت حکومت‌ها و شیوه مبارزه که این هر دو هدف بواسطه رسانه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی ممکن شده است و دیگر نیازی به عملیات چریکی نیست. یعنی رسالت تاریخی جنگ‌های چریکی به سر آمده است. بخصوص که دموکراسی نیز به میدان آمده و ذات مبارزه را تغییر داده است. امروزه دیگر نمی‌توان فقط حکومت‌ها را دشمن مردم دانست بلکه خود مردم در این دشمنی با خودشان بسیار شقی‌ترند.

امروزه حتی ماهیت و راه و روش ستمگری و استثمار و استبداد به کلی تغییر کرده است به همین دلیل شاهدیم که حتی حکومت‌های کمونیستی به مراتب استثمارگرتر از کشورهای امپریالیستی شده‌اند و دشمنی کمونیزم با خلق بسیار مخوف‌تر از دشمنی امپریالیزم است. آنچه که تا چند دهه پیش عدالت خوانده می‌شد امروزه مصداق ستم است. آنچه که تا دیروز آزادی خوانده می‌شد امروز مصداق فساد و تبه‌کاری است. آنچه که تا دیروز استقلال نامیده می‌شد امروز عین حقارت و ذلت و بردگی و عقب‌ماندگی است.

امروزه بزرگترین دشمن مردم رفاه کاذب، تکنولوژی‌های کاذب، آزادی‌های کاذب و طرز فکر و باورهای کاذب است. امروزه حتی ابتدائی‌ترین حدّ و فرق بین راست و دروغ گم شده است و جای راست و دروغ به کلی عوض شده است. حتی تعریف روشنی از خوشبختی وجود ندارد و هیچ معنایی بر سر جای دیروزش نیست. امروزه عصر واژگونسالاری معانی و ارزش‌ها و حقایق است. عصر تباهی عقل و اراده و ایمان است و هیچ تعریف و معنایی برای ایمان و عقل و اراده وجود ندارد. انسان امروز از انسان پنجاه سال پیش به اندازه چند هزار سال دور شده است. اینست که به‌طور مثال چریک‌هایی که پنجاه سال پیش قهرمانان ملی و اسوه‌های معنوی مردم بودند امروزه جنایتکار خوانده می‌شوند.

امروزه بایستی در تدارک مبارزه و انقلابی بود که نور عقل و اراده و ایمان و عزّت را برگرداند و ارزش‌های فطری انسان را از نو احیاء کند و همه واژه‌های منقرض شده را از نو تعریف نموده و فرهنگ لغات را از واژگونی برهاند.

هیچ انقلابی و مبارزه صادق و باشرفی در رسانه‌های عمومی از مبارزه‌اش اظهار ندامت و غلط کردم نمی‌کند مگر اینکه یا از همان آغاز موجودی منافق و کذاب بوده و یا بعداً خودش را فروخته باشد که امیدوارم که به قیمت فروخته باشد: «ای کسانی که عهد خود با خدا را فروخته‌اید لا اقل ارزان نفروشید!» قرآن کریم -

اینکه مبارزات چریکی چه نفع یا ضرری به حال مردم داشته یک امر ثانویه است. امر اول اینست که انسان صاحب خرد و عزت و شرف دیگر به مرحله‌ای از فشار استبداد و خفقان و ظلم می‌رسد که یا بایستی خود را به دستگاه حاکم بفروشد و به طاغوت خدمت کند تا اندکی این فشار کاهش یابد و یا طغیان کند و بر علیه کل حاکمیت یاغی و چریک شود تا از هویت الهی خود دفاع کرده باشد نه از شرف مردم! چه بسا که مردم این خفقان و ستم را گوارا می‌یابند و با آن تعامل می‌کنند و مشکلی ندارند.

پس یک مبارز چریک در درجه اول متعهد به فطرت و وجدان و عزت و شرف خویشتن است و برای حراست از این هویت الهی خود دست به قیام می‌زند و چه بسا خود را به کشتن هم می‌دهد به مصداق این سخن حسین در کربلا که: مرگ گوارتر از زندگی با ذلت است!

اگر برآستی یک مبارز با چنین احساس و نیتی دست به قیام بزند چه بسا قلوب گروهی از مردم بیدار دل را هم انقلابی سازد و این هدف ثانویه است که می‌تواند اصلاً نباشد و رخ ندهد.

کاملاً به یاد دارم شبی که تلویزیون سراسری ایران دادگاه گلسرخی و دانشجویان را پخش کرد وجدان کل مردم ایران به جوش و خروش آمد و بر علیه حاکمیت شاه به نفرت رسیدند و همین یک فقره شهادت در بیداری مردم و قیام انقلابی به اندازه پنجاه سال مبارزات انقلابی اثر گذار بود.

مبارزه چریکی و ایثارگرانه اگر فقط برای خوشبختی جانوری مردم باشد تا بیشتر بخورند و بخوابند و بازی کنند چه ارزشی دارد؟ آدم باید خیلی احمق باشد که برای چنین منظوری جانفشانی کند. البته آنانکه با چنین نیتی مبارزه کرده‌اند امروزه نادم هستند و باید هم باشند زیرا خطا کرده‌اند.

و حرف آخر اینکه با نظری به سیر حدود هزار و هفتصد ساله مبارزات چریکی و پارتیزانی مردم ایران از قیام مانی و مزدک تا قیام حسن صباح و میرزا کوچک جنگلی و جنگ‌های چریکی دهه چهل و پنجاه شمسی در یک کلام بایستی گفت که قوم ایرانی با عزت‌ترین، با غیرت‌ترین و ذلت ناپذیرترین و شجاع‌ترین قوم بشری بر زمین بوده است زیرا مشابه چنین مبارزاتی و بسا کمتر از این را هم در میان هیچ قوم دیگری نمی‌توان سراغ گرفت الا در عصر جدید که عصر انقلابات صنعتی بوده است. آزادیخواهی و عدالت‌طلبی هویت ذاتی مردم ایران در همه ادوار تاریخی بوده است. پس هر که این نوع مبارزات مردم ایران را به سخره می‌گیرد و به ندامت می‌کشد و آنرا ارتجاع و تروریسم می‌خواند یا بیش از حد احمق است و یا خائن! هر چه هست ایرانی نیست و دشمن عزت و غیرت و شرف ایرانی است و خود موجودی خودفروخته و میان تهی است چه روشن‌فکر دینی باشد یا غیردینی! بدان که نه فکری دارد و نه دینی و نه هیچ روشنی در ضمیرش باقیست!

مبارزه چریکی به زبان ساده به معنای مبارزه تن به تن یک نفر با یک لشکر و حکومت است. و فقط در چنین نوعی از مبارزه است که معنای آزادیخواهی و عزت‌طلبی و شرافت و شجاعت و ایمان و انسانیت تجسم و تعین می‌یابد. و از این روست که مردم ایران چنین عاشقانه امام حسین را می‌ستایند زیرا هویت حسینی در ذاتشان است. گرایش ایرانیان به مذهب امامیه نیز اساساً از عزت‌طلبی و رشادت و حریت بوده است. پس بیهوده نیست که خداوند این کشور و این قوم را محل تلاقی و وحدت زرتشت و محمد قرار داده است یعنی لایق‌ترین و شجاع‌ترین و عزیزترین و آزادیخواه‌ترین قوم روی زمین را! اینست که خداوند اول و آخر تاریخ هفت هزار ساله آدمیت هفتم را در این قوم به هم آورده و قیامت کل بشریت را در این قلمرو برپا می‌کند. این ادعائی است که در تاریخ آینده محقق می‌شود تاریخی که اینک در آخرش قرار گرفته‌ایم در آخرالزمانش!

امام صادق<sup>(ع)</sup> کمال انسانیت الهی در جهان را حریت می‌نامد و انسان حرّ کسی است که آفاق زمین و آسمان و مکان و زمان را می‌شکافد و هستی لامتناهی را سرزمین و قلمرو خاص خود می‌سازد و انسان حرّ کسی است که همه انبیاء الهی و ائمه معصومین در خدمت تعلیم و تربیتش قرار می‌گیرند و او را به خلق جدید رحمانی می‌آفرینند.

آیا در حرّیت قومی همطراز ایران در تاریخ سراغ دارید؟ از زرتشت تا کوروش و کیومرث و تا مانی و مزدک و تا بابک خرم‌دین و حسن صباح و تا میرزا کوچک جنگلی و تا چریک‌هائی که جان خود را فدای آزادی مردم نمودند.

قوم ایرانی قومی چریک است! قومی حرّ! و لذا آخرین چریک فدائی خدا و خلق هم در این سرزمین قیام می‌کند یک تنه در مقابل کل طاغوت و دجال و شیطان و لشکریانش! و همه آزادیخواهان جهان را رهبری و هدایت می‌کند به سوی حریت الهی!

و اما مبارزه مسلحانه چریکی و زیرزمینی بر علیه طاغوت حاکم زمانی دارای حق و ارزش و انگیزه‌ای اجتماعی است که اکثریت مردم تحت ستم بر علیه ظلم حاکم به صدا درآمده و اعتراض خود را نمایان ساخته باشند. در غیر این صورت این جریانات چریکی از هر دو سوی حاکمیت و مردم مورد نفرت و سرکوب قرار می‌گیرند. و لذا خداوند هم در کتابش خطاب به مؤمنین می‌فرماید که اگر گروهی از ستم طاغوت به فغان آمدند و برای رهائی از ستم طلب یاری نمودند به یاریشان بشتابید که خداوند هم شما را یاری می‌کند. و این امری هم عاقلانه و عادلانه است و هم خداپسندانه و مردمی!

آیا گروه‌های چریکی به طور مثال در دوره حاکمیت طاغوت پهلوی - آمریکائی با رعایت چنین اصل اساسی دست به مبارزه زدند؟ می‌دانیم که گروهی از مبارزین انقلابی قبل از انقلاب ۵۷ اصلاً معتقد به مبارزه مسلحانه نبودند زیرا اکثریت مردم را به لحاظ آگاهی و انگیزه آماده انقلاب نمی‌دانستند و لذا معتقد به فعالیت سیاسی و آگاهی‌بخشی به مردم بودند تا برای امر انقلاب مهیا شوند و سپس مبارزه مسلحانه را امری ضروری می‌دانستند.

می‌دانیم که ائمه شیعه نیز هرگز با مبارزه مسلحانه و قهرآمیز بر علیه خلافت اموی و عباسی موافق نبودند زیرا عامه مسلمین را به لحاظ آگاهی و بیداری وجدان مہیای این امر نمی‌دیدند زیرا مردم طالب عدالت نبودند. همان طور که علی<sup>(ع)</sup> به هنگام پذیرش جبری خلافت خطاب به مردمی که او را محاصره کرده و مجبور به خلافت می‌کردند فرمود: ولی طاقت عدل مرا ندارید! و آنگاه بر روی زمین برایشان خط و نشان کشید. و همان طور هم شد و همان کسانی که امام را مجبور به پذیرش خلافت کردند بر او شمشیر کشیده او را ظالم و مرتد خواندند و بالاخره او را به قتل رسانیدند.

ولی می‌دانیم و از آثار تئوریک گروه‌های چریکی در سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ درک می‌کنیم که این گروه‌ها چنین استدلال می‌کردند که: مردم بالقوه مخالف رژیم پهلوی هستند ولی از فرط استبداد و خفقان و سرکوب رژیم جرأت اعتراض ندارند و ما با قیام مسلحانه این هراس مردم و هیبت رژیم را درهم می‌شکنیم و مردم هم بالاخره به ما ملحق می‌شوند! البته که این استدلال تقریباً درست از آب درآمد و به یاد می‌آوریم با شهادت هر چریکی وجدان عدالت‌طلبانه

مردم و خاصه نسل جوان و تحصیل کرده بیدار شده و بالاخره اعتراضات و تظاهرات آغاز شدند و انقلاب به ثمر رسید. ولی با پیروزی انقلاب تقریباً هیچ اثری از این گروه‌های چریکی باقی نمانده و همه کشته شده بودند و لذا رهبری انقلاب به دست کسانی افتاد که خون انقلاب در رگ‌هایشان نبود و فقط در سودای قدرت بودند و لذا بلافاصله پس از پیروزی انقلاب جنگ قدرت آغاز شد و کشور تبدیل به حمام خون برادرکشی گردید که در تاریخ کشورمان بی سابقه بود. آری انقلاب را جریاناتی صاحب شدند که اکثراً از مخالفان و بلکه دشمنان سرسخت مبارزین مسلح و چریک‌ها بودند همچون روحانیت، نهضت آزادی، جبهه ملی، حزب توده و امثالهم. البته رهبر انقلاب به شخصه فردی انقلابی بود و عمری را در مبارزه و اسارت و تبعید گذرانده بود ولی افسوس که او تک و تنها ماند در محاصره فرصت طلبان و قدرت پرستانی که بالاخره او را به انزوا و استعفا کشاندند و او هم رسماً اعلان کرد که: من تنها هستم! و از همه فعالیت‌ها کنار کشید! ولی تا به آخر عمرش این فرصت طلبان برای مقاصد شوم و تبهکارانه خود از او امضاء گرفتند و همه جنایات را به اسم او تمام کردند.

آیا کدامیک از اعضای شورای انقلاب که اساس نظام جدید را پایه‌ریزی کردند برآستی انقلابی و مبارز و طالب انقلاب اساسی در جامعه بودند؟ سنجایی، بازرگان، مطهری، دکتر یزدی، بهشتی و...؟ جز طالقانی که از همان روزهای نخست مورد طرد و تکفیر این فرصت طلبان قرار گرفت و گوشه‌نشین شد هیچ عنصر انقلابی و تشنه عدالت در این شورای انقلاب نبود. بازرگان که برجسته‌ترین عضو شورای انقلاب بود و نخستین رئیس دولت انقلاب شد با صدای بلند می‌گفت: ما که انقلاب نمی‌خواستیم ما باران می‌خواستیم ولی سیل آمد...؟!

رهبر انقلاب چندسال قبل از رحلتش خطاب به همین روحانیون حاکم گفت: وای به آن روزی که مردم از باطن شما با خبر شوند که آنگاه هیچ چیزی باقی نمی‌ماند و انقلابی بسیار خونین‌تر از انقلاب ۵۷ به وقوع می‌پیوندد!

همه این علائم نشان می‌دهد که پس از انقلاب چه کسانی به قدرت رسیدند که کشور را تا به امروز به غایت تباهی و فروپاشی کشانده‌اند.

بنده حدود ده سال پیش (۱۳۸۹) رساله‌ای تحت عنوان خمینی‌شناسی در فضای مجازی منتشر کردم که به همان دلیل دستگیر شده و تا پای مرگ رفتم. در این رساله انتقاد خودم را به بنیانگذار انقلاب عرضه نمودم که عمدتاً به صورت سؤالاتی بود که از همه صاحب‌نظران خواهش کردم که به این سؤالات که مسائل وجدان ملی ماست پاسخ بدهند و بیش از این سکوت نکنند تا دشمنان انقلاب هر چه می‌خواهند به انقلاب و رهبرش نسبت دهند و اذهان مردم را تباه سازند. ولی متأسفانه در حاکمیت کشور ما هیچ گوش شنوا و پاسخگوئی وجود ندارد و لذا همه اقشار مردم به فغان آمده‌اند و جامعه دچار بحران‌هایی مهلک شده است که می‌رود تا کل نظام را در خود ببلعد!

یکی از مهمترین مسائلی را که در رساله مذکور مطرح کرده بودم این بود که طبق کدامین اصل فقهی و شرعی و اسلامی و انسانی، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، قابل توجیه است. زیرا آنچه که سازمان مجاهدین را تا به امروز سرپا

نگاه داشته همان قتل عام بود زیرا اکثر آن اعدام شدگان از این سازمان بودند. وگرنه پس از حمله مرصاد این سازمان از درون دچار فروپاشی و خودبراندازی بود و احدی از اعضای اصلی و قدیمی در آن باقی نماندند و همه بیرون رفتند. آنچه که این سازمان را در میان مردم و در سطح جهان، مظلوم و حق به جانب کرد این قتل عام نابخراذانه و غیرانسانی و غیر اسلامی بود. زیرا طبق هیچ قاعده و قانون و مذهب و مسلکی در سراسر جهان، اسرای جنگی را کشتار نمی کنند. طبق احکام قرآن و سنت محمدی، مسلمین امر شده اند که با اسرای جنگی همچون اعضای خانواده خود رفتار نموده و همه چیز خود را با آنها تقسیم کنند. این قتل عام زندانیان سیاسی که اکثرشان در حال سپری کردند آخرین ایام زندان خود بودند و برخی از آنها در شرف آزادی بودند کمر انقلاب و اسلام و نظام را شکست و این شکست همچنان ادامه دارد. این قتل عام به امر هر فرد یا جریانی که بوده گناهی کبیر و خطائی استراتژیک و جنایتی غیر قابل بخشش است که دودش تا قیامت به چشم انقلاب اسلامی و مردم ایران و دین مبین اسلام و مذهب امامیه می رود. هر چه که بیشتر از آن حادثه شوم می گذرد بیشتر معلوم می شود که آن اقدام پلید حتی ذره ای به مصالح نظام سودی نرسانید و بلکه ریشه نظام را پوسانید. اگر آن عمل قابل دفاع می بود تاکنون مسئولین نظام از آن دفاع کرده بودند و بلکه انکارش می کنند.

اگر مسئولین نظام ذره ای تدبیر و عقل و ایمان می داشتند می دیدند که این سازمان که به لحاظ اعتقادی از درون تهی شده در حال خودبراندازی و نابودی است و لذا با فریب خوردگانش با نهایت رأفت و محبت رفتار می نمودند تا این فروپاشی شتاب گیرد.

سازمان مجاهدین با کودتای استالینی درون مرکزیت آن در سال ۵۴، دچار فروپاشی ذاتی شده بود که رجوی هم با رهبران این کودتا همدل بود همان طور که خودش هم در سال های پس از انقلاب در دو مرحله دو کودتای عقیدتی تحت عنوان انقلاب ایدئولوژیک را در سازمان رقم زد و گروه گروه از مخلص ترین اعضا و کادرها را تکفیر و نابود کرد. رجوی دقیقاً رهرو تقی شاهرام بود و کمترین اعتقاد و ایمانی به خدا و اسلام و دین حق نداشت.

کودتای مذکور در مرکزیت مجاهدین خلق فقط مختص این سازمان نبود و مشابه آن در سازمان چریک های فدائی به گونه ای دیگر رخ نمود که حزب توده را بر آن سازمان مسلط ساخت. و هولناک تر از این دو کودتای به غایت مرگبار و شیطانی و بی سابقه در تاریخ مبارزات انقلابی در سازمان آزادی بخش خلق های ایران رخ نمود که رهبر و بانی این سازمان پس از دستگیری با ساواک تباری کرد و کل سازمانش را تبدیل به شعبه ای از ساواک نمود و این سازمان با حذف عناصر مبارز و ناراضی در سراسر کشور و بلکه خارج از کشور و نیز با رسوخ در سائر گروه های انقلابی از جمله رسوخ در مجاهدین و فدائیان، گروه گروه از پاک ترین جوانان را تحویل ساواک داده و ساواک هم مطلقاً مبادرت به دستگیری و محاکمه آنها نکرد بلکه همه این افراد را تیر خلاص زد و جسدشان را سر به نیست نمود که تعداد این قربانیان به حدود هزار نفر می رسد. در رأس این سازمان که رهبر و بانی این سازمان هم بود کسی به نام سیروس نهاوندی قرار داشت که فردی با سابقه مبارزه انقلابی شگرفی بود که عمری را در سراسر جهان برای مبارزه و تحقیق در تئوری مبارزاتی گذرانده بود از جمله چند ماهی را در چین کمونیست در عصر مائو سپری کرده و دوره های چریکی و تئوریک دیده و با خود مائو و رهبران

حزب کمونیست دیدار کرده بود و همچنین مدتی را در کوبا و در معیت فیدل کاسترو بود و در آنجا هم آموزش‌هایی دیده بود. این فرد که کمونیست بود کمونیستی جزوه‌ای و شعاری هم نبود بلکه بسیاری از متون کلاسیک مارکس و لنین را به زبان اصلی خوانده و ترجمه کرده بود. و سال‌ها در داخل و خارج از کشور به بسیج و سازماندهی انقلابی بر علیه رژیم شاه مشغول بود که عاقبت تبدیل به خائن‌ترین و خونخوارترین و پلیدترین عنصر بشری شد که روی شیطان را هم سفید نمود و بلکه روی تقی شاهرام کودتاچی سازمان مجاهدین را هم سفید کرد. او همه یاران قدیمی و حتی بستگان انقلابی خود را تحویل ساواک و به کشتن داد. فهم و باور و تحلیل این حادثه تاکنون در نزد متفکران ایرانی به غایت مغفول مانده و به صرف طرد و لعن پرونده‌اش بسته شده است. تا انقلابیون ایرانی و بلکه جامعه بشری نتواند این نوع حوادث و خیانت‌های یهودا وار را فهم کند از فهم ذات انسان غافل مانده است.

البته می‌توان با ساده‌لوحی این خیانت‌ها را به حساب کفر و الحاد و بی‌دینی توجیه کرد که: این‌ها همه کافر و لامذهب و کمونیست بودند پس طبیعی است که خیانت کنند. ولی آیا جریان مارکسیست شدن مرکزیت مجاهدین خلق هم به همین طریق قابل توجیه است؟ احتمالاً تحت عنوان التقاطی‌گری توجیه می‌شود؟!

اگر این جوانانی که از باهوش‌ترین و نخبه‌ترین و پاک‌ترین و ایثارگرتین و شجاع‌ترین انسان‌های عصر خود بودند که از همه چیز خود برای احیای آزادی و عدالت اجتماعی گذشتند همه کافر و ملحد و التقاطی هستند پس مؤمن و پاک و مخلص و خداپرست کیست؟ لابد فرصت طلبان جانماز آبکش و ریاکاری که به نام خدا عمری را مشغول خیانت به خدا و خلق هستند و جز خوردن وجوهات شرعی علم و هنر دیگری ندارند و نیز حلال کردن حرام‌های خدا و شرعی ساختن ربا و ریا و زنا! یعنی همان‌هایی که انقلاب را مصادره و تصاحب کرده و کل خزائن مادی و معنوی کشور را به تاراج برده‌اند و از این مملکت جز مخروبه‌ای در حال نابودی باقی نگذاشته و مردم را خسرالدنیا و الآخرة نموده‌اند.

تا عمیقاً درنیابیم که چرا کسی به ناگاه از اوج ایمان و عشق و اخلاص در قعر کفر و جنایت فرومی‌رود و یک شبه یهودا و ابن ملجم و شمر و جعد می‌شود و چگونه انقلابی تابناکی یک شبه تبدیل به تقی شاهرام و رجوی و سیروس نهاوندی و کوروش لاشائی می‌شود نه دین و ایمانمان ذره‌ای ارزش و اعتباری دارد و نه علم و عقل و شعورمان به پیشیزی می‌ارزد تا عمیقاً درک نکنیم که چگونه بناگاه انسان مؤمن و پاکی تبدیل به شیطان لعین می‌گردد.

بزرگترین جنایت‌ها و خیانت‌ها و پلیدی‌ها از بطن بزرگترین ایمان‌ها و رشادت‌ها و عشق‌ها و خدمت‌ها رخ نموده است و این یک سنت تاریخی است که متأسفانه هرگز مورد مطالعه و تحقیق اهل علم و معرفت قرار نگرفته است الا در مجموعه آثار ما!

حقیقت اینست که مرز بین حق و باطل، مرز بین راست و دروغ و مرز بین خدمت و خیانت و مرز بین بهشت و دوزخ به موئی است همان‌طور که طبق روایات دینی ما پل صراط که پلی بین بهشت و جهنم است از موی باریک‌تر است این باریکی بین خدا و ابلیس است و وجود و عدم!



این مو درباره همه ما آدمیان وجود دارد بخصوص کسانی که دارای ادعای رسالت اجتماعی و معنوی هستند. بنگرید که حتی بنیانگذار انقلاب در نزد عده‌ای از مردم امام است و در نزد گروهی دیگر دجال خوانده می‌شود. امروزه در عصر آزادی عقیده و بیان شاهدیم که حق بسیاری از مسلمین و شیعیان به پیامبر و امامان خود بدگمان شده و آنها را بزرگترین فریبکاران تاریخ بشر می‌نامند.

اگر بخواهیم به بهانه وجود خائنانی در گروه‌های چریکی، کل این مبارزات را تخطئه و طرد و لعن کنیم به آسانی می‌توانیم به بهانه وجود امویان، رسول خدا را تکفیر کنیم و به بهانه وجود عباسیان و خوارج هم مذهب امامیه را تکفیر نمائیم. و به بهانه خیانت‌هایی که در انقلاب اسلامی واقع شده کل اصل انقلاب را انکار و لعن کنیم همان‌طور که بسیاری دچار این انحراف و تباهی عظیم شده‌اند. و وجدان خود را در بست به طاغوت غرب و شیطان فروخته‌اند.

امروزه بسیاری از مردم ایران انقلاب اسلامی ایران را دست پخت غرب و دسیسه اسرائیل می‌دانند. امروزه در عصر واژگونسالاری ارزش‌ها و نیهیلیزم قیامت آخرالزمان جای خدا و شیطان و حق و باطل و راست و دروغ عوض شده است. پس وای بر واقعه ظهور که مردم در تشخیص بین امام و دجال سرگردان مانده و چه بسا دجال را امام بپندارند و امام را تکذیب کنند. مگر در عصر حکومت امام علی چنین اتفاقی رخ نداد و علی را تکفیر نکردند و نکشتند!

به نظر ما آن کمونیست یا نیهیلیستی که کل دنیا و ریاست و رفاه و جان عزیز و خانواده‌اش را فدای مبارزه با طاغوت و ستم می‌کند و برای آزادی مردم هر سختی را بر جان می‌خرد هزار بار حق پرست‌تر و مؤمن‌تر از آن نمازخوان جانماز آبکشی است که در دنیا و آخرت جز عیش پائین‌تنه‌اش را نمی‌شناسد و خدایش بنده بندتنبان اوست: «و آنانکه نفس خود را خدای خود می‌خوانند که در حقیقت بنده شیطان و مرید عورت خویشند!» قرآن کریم-

به نظر ما حتی آن مبارز انقلابی که به اسارت افتاده و در زیر شکنجه با دژخیمان مصالحه و معامله کرده و خیانت می‌کند هزار بار مؤمن‌تر و باشرف‌تر از کسانی است که جز دنیاپرستی و منافع حیوانی خود هم و غمی ندارند و از جهاد فی سبیل الله گریزانند و در همه عمرشان هیچ خلاف و گناه و خیانتی هم مرتکب نشده‌اند همچون حشرات و کرم خاکی!

یکی از بزرگترین دستاوردهای تاریخی و ماندگار انقلاب اسلامی ایران همین حقایق شگرف و عظیم است که موی بین حق و باطل را بر اهل معرفت می‌نمایاند. زیرا آنچه که جاودانه است حقیقت وجود انسان و شناخت انسان در حق خویشتن است.

همان‌طور که بارها متذکر شده‌ایم انقلاب ایران همچون همه انقلابات عصر جدید قیامت‌های آخرالزمانی اقوام و ملل و مذاهب و مکتب‌ها بوده است. انقلاب ایران نیز قیامت قوم ایرانی و فرهنگ و مذهب شیعه بود که از راه تاریخ و بواسطه روحانیت شیعه حاصل شده بود به همراه همه باورها و امیال و آرمان‌های حق و ناحق و راست و دروغش! و قیامت طبق

تعریف قرآنی به معنای ظهور باطن نفوس بشر است. پس هر آنچه از حق و ناحق و راست و دروغ در این انقلاب تا به امروز رخ نموده است عین حق است حق قیامت!

این انقلاب برپائی قیامت و ظهور باطن همه مذاهب و مکاتب موجود در جامعه ایران بوده است قیامت آزادیخواهی و عدالت طلبی، قیامت انقلابیگری، قیامت لیبرالیزم و دموکراسی و سوسیالیزم و مارکسیزم، قیامت ملی گرائی ها، قیامت مسلمانی و شیعه گری، قیامت اثنی عشری، اسماعیلیه، دراویش، شیخیه، بابیه و بهائی گری! قیامت فرهنگ و هویت فارس و کرد و ترک و لر و عرب، قیامت سلطنت طلبی و مشروطه خواهی، قیامت حکومت اسلامی و مدینه فاضله امام زمانی، قیامت روشنفکران دینی و سکولار، قیامت عشق و ایثارگری و منجی گری و دن کیشوتیزم و قیامت فقاقت شیعی حاکم بر روحانیت، قیامت حوزه های علمیه و قیامت فلسفی گری و قیامت فلسفه صدرائی و قیامت ادعاهای عرفانی و وحدت وجودی!

ما به عنوان یک مسلمان قیامت آخرالزمان را آستانه انتخاب بین تصدیق و توبه یا انکار و کفر می دانیم که بدینگونه مردمان به دو دسته بهشتی و جهنمی تقسیم می شوند و سعید یا شقی می گردند. و این آستان رویارویی با حق است که همگان با کفر و ظلم و جهل نهادینه در نفس خود روبرو می شوند که یا آن را تصدیق نموده و از تمامیت خود توبه می کنند و به رحمت و شفاعت و هدایت الهی ملحق می شوند و یا هر آنچه که از این ظلمت نفس خود در زندگی می بینند را انکار نموده و به سوی دیگران فرافکنی کرده و دیگران را مسبب این مفاصد می خوانند والدین و فامیل و جامعه و حکومت و ابرقدرت ها و زمانه و شرایط و امکانات وو...!

آیا براستی امروزه که در اوج برپائی این قیامت قرار داریم کسی را در جامعه می شناسید که خودش را باعث و بانی و مسبب همه بدبختی هایش بداند؟ آیا دولتمردی را می شناسید که خودش را در این همه بدبختی که برای کشور مهیا کرده مقصر بداند؟ فرزندان، والدین خود را باعث بدبختی خود می دانند و والدین هم جامعه را و جامعه هم حکومت را و حکومت هم ابرقدرت ها را و ابرقدرت ها هم که کوس انالحق می زنند درست همچون همه توابع و زیردستان خود. پس احدی در این کشور اهل تصدیق و توبه نیست و لذا شاهدیم که کل جامعه ما را شقاوت و قساوت و فلاکت و هلاکت از درون و برون احاطه کرده است یعنی از جمله اشقیاء شده ایم زیرا همه کوس انالحق می زنند که خود را حق و بقیه را باطل می خوانند! همه مشغول تکفیر و لعن همدیگرند! و اما اپوزیسیون را بنگر که اساساً خدا و رسول و دین و اسلام را مسبب همه این بدبختی ها معرفی می کند و تاریخ را گناهکار نهائی می خواند و نیز همه افراد و جریاناتی را که در سال های قبل از انقلاب جان خود را فدا کردند تا مردم را به آزادی برسانند. اینست که پوزیسیون و اپوزیسیون هر دو در جناح کفر و انکار و شقاوت و ضلالت قرار گرفته و از یک جنس شده اند و دعوا فقط بر سر قدرت و غارت باقی مان ه کشور است. عجب که این هر دو جبهه متخاصم درباره طرد و لعن و تکفیر مبارزان راه آزادی و شهدای قبل از انقلاب متحدالقول هستند در تکفیر و طرد و لعن حنیف نژادها و رضائی ها و احمدزاده ها و گل سرخی ها و شریعتی ها وو...! یعنی باعثان و بانیان نهضت انقلاب را بر

علیه آدمخواران ساواک و موساد و سیا لعن می کنند. در واقع همه اینها از جنس همان آدمخواران هستند در داخل و خارج از کشور! اینست یکی از صور عریان این قیامت آخرالزمان در جامعه ایران!

در این قیامت آخرالزمانی جامعه ایران شاید هیچ گروهی به اندازه روشنفکران و روحانیون امتحانی چنین مخوف پس نداده باشند که شقی ترین و ظالمانه ترین رفتار را به عرصه ظهور رسانده و عاقبت گناهش را به سوی غیر فرافکنی کردند روشنفکران به سوی روحانیون و روحانیون هم به سوی روشنفکران! و معلوم شد که نه روحی در روحانیون و نه فکری در روشنفکران یافت می شود. و نیز قیامتی که در بستر فضای مجازی و تلفن همراه برپا شده است که قیامت پدران و مادران و فرزندان و همسران است قیامت وفا و صفا و محبت و عشق و عصمت و ناموس و وظیفه شناسی و اخلاق و وجدان و دین و ایمان است.

ولی مبدأ و معاد این قیامت به رهبر و بنیانگزارش برمی گردد کسی که خود را فیلسوف صدرائی و عارف وحدت وجودی می نامید در شقاوت و استبداد، ماکیاولیزم و فاشیزم و هیتلر و استالین را روسفید کرد و برای ابد فاتحه مذهب شیعه اثنی عشری را که خود را امامش می نامید خواند و طومارش را پیچید! طومار تشیعی که روحانیت قم حافظش بود پیچیده شد و کسانی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید در دربار عباسیان بنایش کرده بودند که تشیع ضد امام بود یعنی تشیع ضد تشیع و مذهب ضد مذهب! و امام زمانی هم که این شیوخ عباسی اختراع کرده بودند یک دجال بود که این دجالیت را می توان از روی نامه هایش به شیخ مفید و نواب اربعه دریافت که تا چه اندازه مضحک و مفتضح و رسوا است.

این قیامت، قیامت امام زمان مورد باور عامه شیعیان و روحانیت شیعه نیز هست که در حقیقت دجال امام زمان است. و کار نظام اسلامی به جایی رسیده که علناً اعلان می کنند که اگر خود امام زمان هم بخواهد با نظام ما مخالفت کند او را می کشیم! این غایت این قیامت است.

این انقلاب چه مصیبت عظیمی بود که همه مراحلش حمام خون برادرکشی و رفیق کشی و فرزندکشی و اسیرکشی بوده است! قبل از پیروزی در جریان مبارزات مسلحانه چه جنایات فجیعی در درون سازمان ها رخ نمود و پس از پیروزی نیز سراسر خون و خیانت و شقاوت و برادرکشی و پدرکشی و فرزندکشی در خیابان ها و در درون زندان ها بوده است و این جویبار خون تا به امروز ادامه دارد. اگر حق قیامت آخرالزمان را در بطن این انقلاب درک و باور نکنیم از این انقلاب جز جنایت و انتقام و نفرت ابدی نصیب این ملت نخواهد شد که کشور را به باد فنا می دهد.

همه حوادث و ارزش های این انقلاب شدیداً اضدادی و دیالکتیکی هستند زیرا در بطن اشد عشق و ایثار و خدمت، اشد نفرت و خودپرستی و خیانت جریان داشته است که هسته مرکزی این دیالکتیک همانا دین و تشیع است، در دو کانون سنتی و مدرن یعنی مجاهدین و روحانیت حاکم! این دو کانون از تشیع انقلابی آنقدر از خود و از همدیگر کشتند که در طی این پنجاه سال هنوز هم هزاران کشته بی گور و کفن در دل ایرانیان در انتظار تشیع هستند. این تشیع تشیع است

تشیع تاریخی که قیامتش برپا شده است. و این تازه مقدمه قیامت است که با ظهور امامش به کمال می‌رسد. و آنگاه آشکار می‌شود که حق نه این بوده و نه آن! و آنک توبه‌ای کبیر و تاریخی! و این قیامت حدود دو هزار سال مبارزه مسلحانه جهت برپائی آزادی و عدالت و حقیقت انسان بر روی زمین است که ایرانیان در طول تاریخ خود آن را مرحله به مرحله قائم نموده‌اند تا ظهور قائم آل محمد که عین ظهور زرتشت است: زرتشت محمدی! چنین عظمت و شجاعت و ایثار و قیامتی جز از بطن قوم آریائی به‌وقوع نپیوسته است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۰۸